

هنر موعظه

□ گفتاری از شهید آیه الله مرتضی مطهری

- سبک موعظه و تفاوت آن با سبک‌های دیگر
- وضعیت موعظه در زبان فارسی و عربی
- موعظه در نهج البلاغه

حکمت و موعظه

موعظه در قرآن کریم در مقابل حکمت و جدال قرار داده شده است. می‌فرماید: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن.» از اینکه پیامبر باید با حکمت و موعظه مردم را دعوت کند، معلوم می‌شود که حکمت با موعظه تفاوت دارد. تفاوت آنها این است که حکمت، تعلیم است و موعظه، تذکر. بدین معنا که گاهی انسان در صدد آموزش چیزی است که طرف مقابل نمی‌داند. خاصیت علم این است که باید همراه یا دلیل و برهان باشد. اگر معلم ریاضی زوایای مثلث را، ۱۸۰ درجه اعلام کند، دانشجو دلیل مطالبه می‌کند.

وقتی جاهل یاد گرفت هدف حاصل می‌شود. اما موعظه، تذکر و یادآوری است. واعظ، مطلبی را که شنونده می‌داند، به او یادآوری می‌کند. هدف از موعظه،

کتاب نهج البلاغه با آنکه یک شاهکار فوق العاده است و شاهکارها معمولاً یک بعدی هستند، معدنک شاهکاری چند بعدی است و در هر بُعدی نیز فوق شاهکار است. سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام تنزل روح مقدس اوست. لذا در این جهت بی‌مانند و بی‌نظیر است. درباره آن حضرت گفته‌اند:

جُمعت فی صفاتک الاضداد

ولهذا عَزَّتْ لک الانسداد
در میان صفات تو، اَضداد که در جای دیگر با یکدیگر جمع نمی‌شوند، در شخصیت تو جمع شده است.

سخنان آن حضرت نیز که تجلی روح اوست. دارای اَضداد است. عبادت و عرفان و تزکیه نفس، حماسه، پند و موعظه و حکمت.

یکی از جنبه‌های سخنان آن حضرت «مواعظ» است. سبک سخن موعظه است. موعظه با سایر سبک‌ها متفاوت است. در این زمینه، چند بحث قابل توجه است که به صورت گذرا مطرح می‌کنیم:

موعظه در قرآن

قرآن خود را هم کتاب تعلیم می‌داند و هم کتاب موعظه و تذکر، می‌فرماید: «قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی.» در سوره قمر نیز جمله کوتاه «ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مذکر.» چهار مرتبه تکرار شده بدین معنا که ما این کتاب را به گونه‌ای نازل کردیم که به آسانی در دسترس شما باشد، برای تبه و تذکر، آیا کسی هست متنبه شود؟! قرآن کتاب تعلیم نیست تا با یک مرتبه گفتن، مردم بیاموزند، بلکه هدفش پند و عبرت‌آموزی از تاریخ است و لازمه موعظه که از نوع تلقین است، تکرار است، هدف این است که روح مخاطب متوجه شود تا برای عمل قیام نماید.

یکی از نکات قابل توجه در قرآن کریم مکررات آن بویژه در قصص است، درباره هدف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز که تعلیم و تزکیه است در دو سوره آل عمران و جمعه تکرار شده سر این تکرارها چیست؟ گذشته از اینکه در هر جایی به تناسب، نکاتی خاص وجود دارد، سر آن این است که قرآن کتاب تعلیم نیست تا با یک مرتبه گفتن، مردم بیاموزند، بلکه هدفش پند و عبرت‌آموزی از تاریخ است و لازمه موعظه که از نوع تلقین است، تکرار است، هدف این است که روح مخاطب متوجه شود تا برای عمل قیام نماید.

در تعلیم، شخصیت‌گوینده کمترین اثری ندارد،

توجه احساسات شونده است و واعظ با احساسات و عواطف و تذکرات و توجهات ذهنی مخاطب سر و کار دارد نه با عقل و اندیشه او.

واعظ به مردم می‌گوید: «ایها الناس! همه ما خواهیم مرد، مرگ بدون خبر فرا می‌رسد، چقدر جوانان می‌میرند، نمی‌توان توبه را به زمان پیری موکول کرد. هر ساعتی که می‌گذرد، قدمی است که ما به سوی مرگ بر می‌داریم.»

حکمت، تعلیم است و موعظه، تذکر. بدین معنا که گاهی انسان در صدد آموزش چیزی است که طرف مقابل نمی‌داند. خاصیت علم این است که باید همراه یا دلیل و برهان باشد. اما موعظه، تذکر و یادآوری است. واعظ، مطلبی را که شنونده می‌داند، به او یادآوری می‌کند. هدف از موعظه، توجیه احساسات شنونده است و واعظ با احساسات و عواطف و تذکرات و توجهات ذهنی مخاطب سر و کار دارد نه با عقل و اندیشه او.

و همه اینها مسائلی است که همه می‌دانند ولی انبوهی از آرزوها، خیالات، اوهام، اندیشه‌ها، دوستی‌ها، دشمنی‌ها و تعصب‌ها انسان را دچار غفلت می‌کند و اجازه نمی‌دهد تا درباره این حقایق مسلم و قطعی بیندیشد. کار یک واعظ قوی این است که این حقایق قطعی را از عمق ذهن مخاطب بیرون می‌کشد.

معتقد باشد یا نباشد، خوب باشد یا بد، در بسیاری از دبیرستان‌ها که معلمین باید درسی را تدریس کنند و مع الاسف چون معلم دینی کم داریم کسی که چه بسا نه نماز می‌خواند و نه روزه می‌گیرد، نه اعتقادی دارد، فقط چون شغل فرهنگی دارد و درس شرعیات هم معلم ندارد، او را برای تدریس می‌گمارند. اما موعظه، پیام روح‌گیرنده است، تا دلی آتش نگیرد، حرف جان‌سوزی نگوید. در سخن موعظه‌ای تنها بلیغ بودن کافی نیست تا در مخاطب اثر کند، بلکه باید مقرون به اعتقاد باشد و از جان برخیزد.

موعظه، پیام روح‌گیرنده است، تا دلی آتش نگیرد، حرف جان‌سوزی نگوید. در سخن موعظه‌ای تنها بلیغ بودن کافی نیست تا در مخاطب اثر کند، بلکه باید مقرون به اعتقاد باشد و از جان برخیزد.

سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل موعظه در قلمرو دین

موعظه با خطابه نیز تفاوت دارد، خطابه هم با احساسات سر و کار دارد با این تفاوت که خطابه، احساسات را تهییج می‌کند ولی موعظه ترقیق می‌کند، موعظه بیشتر جنبه درونی دارد و مخاطب مستوجه درون خود می‌شود، ولی در خطابه، مخاطب متوجه بیرون از خویش می‌شود، البته خطابه حماسی حس سلحشوری مخاطب را تحریک می‌کند، و گاهی حس ترحم او را تهییج می‌کند تا به افراد نیازمند کمک کند مثل تحریک

حس ترحم قاضی در مورد تخفیف مجازات مجرم.

اگر سعدی موعظه می‌کند، بخاطر آن است که مسلمان است و تحت تأثیر تعالیم اسلامی بوده است. اگر سعدی متأثر از تعالیم دینی نبود، یک کلمه هم نمی‌توانست موعظه کند.

اما موعظه، شخص را متوجه درون خویش می‌کند لذا موعظه فقط در قلمرو دین است و بس در غیر ادیان موعظه واقعی نمی‌توان یافت.

سخنان موعظه‌ای پیشوایان غیردینی نیز متأثر از تعلیم دینی بوده است. اگر سعدی موعظه می‌کند، بخاطر آن است که مسلمان است و تحت تأثیر تعالیم اسلامی بوده است. اگر سعدی متأثر از تعالیم دینی نبود، یک کلمه هم نمی‌توانست موعظه کند.

علت اینکه منابر موعظه‌ای کم شده، این است که خطبای ما در میدان دیگری مشغول فعالیتند. در عصر ما در اثر یک بحران مذهبی که در برخی از طبقات مثل جوانان به وجود آمده، خطبا بدنبال رفیع شبهات فکری این طبقه‌اند.

هیچ فکر کرده‌اید که چرا در میان شعرای درجه اول، دوم و سوم امروز قطعه‌ای در موعظه پیدا نمی‌کنید؟ برای اینکه روح شعرای ما، روح موعظه نیست، نمی‌تواند یک کلمه در این زمینه موعظه بگوید. واعظ باید خودش دارای روح لطیف و رقیق باشد تا بتواند سخن موعظه‌ای

بگوید و دیگران را تحت تأثیر قرار دهد. و امروز چنین روحی نداریم. شعرای ما ممکن است در زمینه غزل شبیه اشعار سعدی و حافظ بسرایند، اما در زمینه موعظه چند درجه کمتر از موعظه سعدی هم نمی‌توانند بگویند.

علی علیه السلام به بعضی از اصحاب خود می‌فرمود: بلند شو و موعظه کن، جاحظ در «البيان والتبيين» درباره او می‌گوید: مرد خطیب فوق العاده‌ای بود و بهترین دلیلش اینکه علی از او می‌خواست که خطابه بخواند، «اول من كل شئ استنطاق علی له.» به بعضی از اصحاب دیگر هم می‌فرمود: برخیز و موعظه کن، و وقتی عرض می‌کردند که آقا این جسارت است، می‌فرمود: «در شنیدن اثری است که در دانستن نیست.» بگذریم از اینکه آن حضرت احتیاج به موعظه نداشت و این فرمایش هم جنبه تعلیمی دارد.

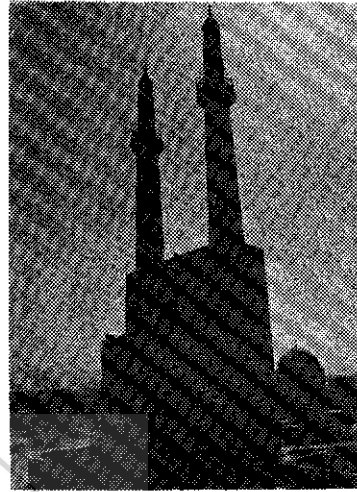
یکی از دوستان پیشنهادی کرد که در برنامه حسینیه ارشاد، منابر موعظه‌ای بگنجانند چون منابر موعظه‌ای کم شده است، این پیشنهاد خوب است و هیچگاه ما بی‌نیاز از منابر موعظه‌ای نیستیم، اما علت اینکه منابر موعظه‌ای کم شده، این است که خطبای ما در میدان دیگری مشغول فعالیتند. در عصر ما در اثر یک بحران مذهبی که در برخی از طبقات مثل جوانان به وجود آمده، خطبا

بدنبال رفع شبهات فکری این طبقه‌اند. در سی، چهل سال گذشته کسی در زمینه اعتقاد تشکیک نمی‌کرد، درباره خدا و نبوت و معاد و احکام اجتماعی شبهه نمی‌کرد، قهرا سخنان خطبا و وعاظ جنبه موعظه و تذکر داشت. در عین حال همیشه منابر موعظه‌ای لازم است. کسی نمی‌تواند بگوید: من این مطالب را می‌دانم و احتیاجی ندارم. زیرا موعظه برای دانستن نیست، حتی نوشته‌اند که علی علیه السلام به بعضی از اصحاب خود می‌فرمود: بلند شو و موعظه کن، جاحظ در «البيان والتبيين» درباره او می‌گوید: مرد خطیب فوق العاده‌ای بود و بهترین دلیلش اینکه علی از او می‌خواست که خطابه بخواند، «اول من كل شئ استنطاق علی له.» به بعضی از اصحاب دیگر هم می‌فرمود: برخیز و موعظه کن، و وقتی عرض می‌کردند که آقا این جسارت است، می‌فرمود: «در شنیدن اثری است که در دانستن نیست.» بگذریم از اینکه آن حضرت احتیاج به موعظه نداشت و این فرمایش هم جنبه تعلیمی دارد.

تقوای مردم، مرهون وعاظ باتقوا

در گذشته واعظهای بسیار بسیار ارجمند و باتقوایی داشتیم و علت اینکه گفته می‌شود: در گذشته مردم باتقواتر بودند، این است که در گذشته وعاظ بسیار بسیار خوبی داشتیم، مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری اعلی الله مقامه، مرحوم حاج شیخ عباس قمی که بسیاری از مردم عصر ما، او را درک کرده‌اند که وقتی مردم از مجلس منبر او خارج می‌شوند، احساس می‌کردند که تغییر حالتی پیدا

کرده‌اند. همچنین مرحوم آقا سیدمهدی قوام که داستانی هم در این زمینه داریم:



توصیه‌های او درباره پدرم عمل کنم. با اینکه تصمیم به قتل پدرم گرفته بودم، از این تصمیم به شدت منصرف شده و به او محبت کردم، میان ما چنان صمیمیتی برقرار شد که خدا می‌داند. نمازخوان شدم، روزه گرفتم، برخلاف گذشته که شخص ولگردی بودم، امروز احساس آرامش می‌کنم و فکر می‌کنم دنیا و آخرت تأمین شده است. آن سید را رها نکردم و در جلسات هفتگی اش شرکت می‌کردم، تا اینکه از دنیا رفت. سپس افزود: من می‌ترسم که امثال شماها بمیرند (می‌خواست تعارف کند، مرا هم داخل می‌کرد) و کسی جانشین شما نباشد. گفتم: ترس! خداوند دست از یاری دین خود بر نمی‌دارد، در گذشته سید قوام‌ها بودند و در آینده هم خواهند بود.

روزی جوانی مرا به اتومبیل خود سوار کرد و گفت: من زنده شده یکی از شماها هستم، بدین جهت به طقه شما ارادت دارم. وقتی جریان را پرسیدم، گفت: من غرق در فساد بودم و با پدرم اختلاف شدیدی داشتم به طوری که تصمیم گرفتم پدرم را به قتل برسانم و مال و ثروتش را در راه عیاشی مصرف کنم. روزی در بازار نوروژخان به طرف چهار سوق می‌رفتم، که صدایی از بلندگو شنیدم، نمی‌دانم که چه نیروی مرموزی مرا به آن طرف کشید، چند دقیقه فرصت داشتم، چون نمی‌خواستم زیاد بنشینم، سرپا نشستم، ولی کم‌کم علاقمند شدم و در جای خود استقرار یافتم. درباره حقوق پدر و فرزند صحبت می‌کرد. آنقدر مرا تحت تأثیر قرار داد که تصمیم گرفتم به

بنابراین موعظه جزء ضروریات اجتماع است و جز در منجامع دینی پیدا نمی‌شود. در عرب جاهلیت، موعظه به این معنا یافت نمی‌شود. ولی در جهان اسلام مواعظ فراوانی به چشم می‌خورد. می‌توانم به جرات ادعا کنم که در خطابه از نوع موعظه نثر، شخصی مثل علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیامده است و موعظه‌ای مؤثرتر از مواعظ علی وجود ندارد.

امام علی، قهرمان میدان موعظه

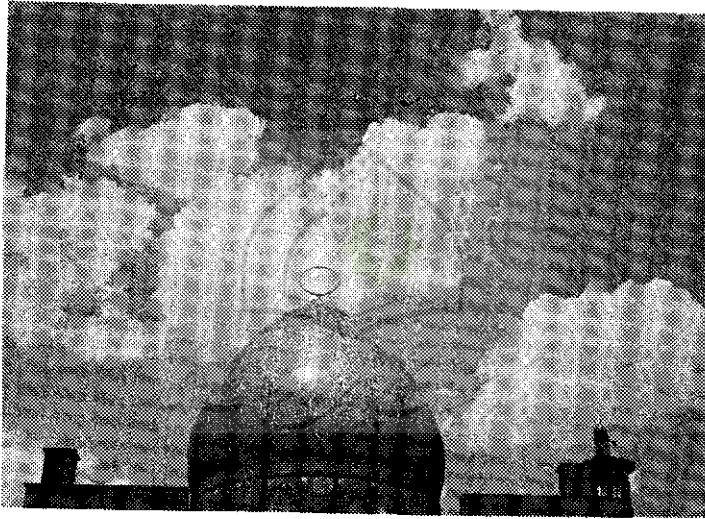
بنابراین موعظه جزء ضروریات اجتماع است و جز

آنکه فریاد زد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. آنگاه حضرت فرمود: «اهكذا تصنع المواعظ البالغة باهلها» آیا موعظه اگر بلیغ باشد، اینگونه بر افراد اثر می‌کند؟

موعظ شعری

ما در زبان فارسی و عربی، در نظم موعظه داریم ولی در نثر بسیار مشکل است. سعدی در گنستان و بوستان و

در مجامع دینی پیدا نمی‌شود. در عرب جاهلیت، موعظه به این معنا یافت نمی‌شود. ولی در جهان اسلام موعظ فراوانی به چشم می‌خورد. می‌توانم به جرأت ادعا کنم که در خطابه از نوع موعظه نثر، شخصی مثل علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیامده است و موعظه‌ای مؤثرتر از موعظ علی وجود ندارد. هنوز پس از چهارده قرن موعظ او زنده و جاندار است. مکرر در منابر دیده‌ام که خطیب، موعظ آن حضرت را می‌خواند و مخاطبین اشک می‌ریزند.



در قصاید فارسی و عربی موعظ خوبی دارد:

ای که پناه رفت و در خوابی
مگر این پنج روزه دریایی
عمر برف است و آفتاب تموز
اندکی مانده است خواجه غره هنوز

البته بحث از کلمات قصار علی علیه السلام بحث علیحده‌ای است، اگر کسی زبان عربی را فقط بخاطر استفاده از نهج البلاغه یاد بگیرد، به خدا قسم ارزش دارد. درباره تأثیر موعظ آن حضرت در زمان خودش نیز، داستانها نقل شده است که یکی از آنها ماجرای همام بن شریح است که با شنیدن صفات متقین چهره‌اش برافروخته‌تر شد تا

هر که آمد عمارتی نو ساخت

رفت و منزل به دیگری پرداخت ...

قصیده‌ای هم دارد که با این مصراع آغاز می‌شود:

ایها الناس جهان جای فن آسای نیست

در زبان عربی نیز قصاید موعظه‌ای بلیغی داریم مثل

قصیده معروف ابوالفتح:

زیادة المرء فی دنیاہ نقصان

وربحة غیر معدالخیر خسران

و قصیده ابوالحسن تهامی در مرثیه فرزندش که

دارای موعظ عالی است.

حکم الملیة فی البریه جار

ماهذه الدنیا بدار قرار

و قصیده بوسیری مصری در مدح رسول خدا ﷺ

که جزء شاهکارهای جهان است.

بنابراین در فارسی و عربی به صورت نظم موعظ

بسیار عالی داریم، ولی به صورت نثر نداریم. سعدی با آن

عظمت، «مجالس» اش و مولوی با آن عظمتش «فیه ما

فیه» اش ارزش ندارد.

بنظر من، یگانه مرد این میدان علی بن ابی

طالب علیه السلام است و البته خطیبی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و

ائمه علیهم السلام نیز نقل شده، از همین قبیل است. متأسفانه ما

از این گنج‌ها استفاده نمی‌کنیم با اینکه جامعه به

خطابه‌های موعظه‌ای به شدت نیازمند است. ■